

هوس های خاقان

هوس های خاقان جنّت مکان

و یک چند تن دلقک خوش بیان

به مرو و هرات و یا بادغیس

به تقلید دل داده رامین و ویس

به سوز و گدازش غزل ساختن

سخن تا فرا اوج افراختن

که چون شد بریدند زلف ایاز

همان نرّه خر یار گیسو دراز

چنین خواست در بزم آن تاجدار

بیوسد ایاز و کشد در کنار

که از زلف دلدار بی تاب بود

خردها به سرها همه خواب بود

ز کردار شاهان به فرهنگ ها

هزاران حدیث است زین ننگ ها

زهی حال آن مردم بی خرد

که سرمشق گیرد ز کردار بد

ازین داستان ها بطول قرون

ز مقیاس و اندازه باشد برون

که کردار خالقان جنّت مکان

به فرهنگ مانده است چون ارمغان

چنین بوده تعلیم دزدان هوش

که نابخردی های هر جقه پوش

شود درس و سرمشق آیندگان

که میهن پرستی نماند در آن

که میهن اگر محو و ویران شود

خرابه چو ویران جفدان شود

چه غم گر وطن پای برجا بود

که او سایه ذات یکتا بود